

انجمن زندگی، زیستبوم و آزادی - پاریس

انجمن زندگی، زیستبوم و آزادی

آخرین تحولات در دانش مربوط به ستارگان کدامند؟

پژوهشگر برجسته از آغاز و انجام ستارگان گفتگو خواهد کرد:
ستارگان چگونه پدید می آیند؟ ستارگان جاودان نیستند، زاده
میشوند، فرگشت می یابند، و از میان می روند. ستارگان زیست بوم و
بدن ما را می سازند. دانش و جهان هستی.

محمد حیدری ملایری، دانشمند اخترفیزیکدان،

از نپاهشگاه (رصدخانه) پاریس

مدیر جلسه جلال ایجادی

زمان گفتگو روز یکشنبه ۵ ماه مه ۲۰۱۳، ساعت ۱۷ بعداز ظهر، در بخش
دوم جلسه گفتگو و تبادل نظر با حاضرین
مکان نشست سالن بشماره ۷۵ بلوار ونسان اوریول روبروی مترو
شووالره

À ۷۵Bd Vincent Auriol, Paris ۱۳, métro Chevaleret, ligne ۶

E-mail : idjadi@free.fr

À

**گفتگوی اخبار روز با مهرداد
درویش پور پیرامون پنجمین**

همایش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

اخبار روز: پنجمین همایش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک روزهای ۱۷ تا ۱۹ ماه می در شهر هانور آلمان برگزار می شود. به مناسبت این همایش، اخبار روز گفتگوی با آقای مهرداد درویش پور از همراهان اولیه اعضای شورای هماهنگی این اتحاد داشته است، که در زیر می خوانید. درویش پور چهار دوره عضو شورای هماهنگی اتحاد بوده است

پنجمین همایش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک روزهای ۱۷، ۱۸ و ۱۹ ماه می در شهر هانور برگزار می شود. شعار اساسی این همایش چیست و قرار است به چه مسایلی رسیدگی کند؟

از روز نخست شکل گیری جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران، این جریان بر جمهوری، جدایی دین و دولت و استقرار دموکراسی تاکید داشته است. گردهمایی پنجم اما در مورد مسائل معینی تمرکز خواهد داشت. روز ۱۷ ماه می به دعوت جدل، کنفرانسی کاملاً عمومی و با حضور دیگر نیروهای جمهوری خواه برگزار خواهد شد. در این کنفرانس از جریان های وابسته به نهضت ملی، دین باوران لائیک، چپ های دموکرات و دیگر سازمان هایی که هویت اصلی شان جمهوری خواهی است و همچنین پاره ای از نیروهای اتنیکی کرد و شخصیت های مستقل روشنفکر و فعالان جنبش زنان دعوت به سخنرانی و شرکت در یکی از دو میز گرد شده است که ترکیب شرکت کنندگان در هر یک با دیگری متفاوت است. میز گرد نخست درباره تحولات سیاسی آینده، انتخابات ریاست جمهوری و راه کارهای گذار از جمهوری اسلامی خواهد بود. میز گرد دوم به مسئله همگرایی جمهوری خواهان و بررسی زمینه ها و موانع نزدیکی گروه های گوناگون جمهوری خواه به یکدیگر - که طرفدار جدایی دین و دولت و باورمند به حقوق بشر و دموکراسی اند - اختصاص خواهد داشت.

در روز دوم و سوم در تاریخ ۱۸ و ۱۹ ماه می، گردهمایی سراسری پنجم "جدل" برگزار خواهد شد. برای این دو روز نیز پیشنهاد شده است کارنامه جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران، سند پیشنهادی برای بهبود ساختار، منشور پیشنهادی برای به روز کردن دیدگاه های پایه ای "جدل"، بیانیه سیاسی در باره تحولات کنونی و طرح همگرایی و همکاری فشرده تر با دیگر جریان های جمهوری خواه در دستور کار قرار گیرد. همچنین پیشنهادهای برای تاکید بیشتر بر عدالت اجتماعی و محیط زیست در منشور پیشنهادی برای به روز کردن مواضع پایه ای

نیز مطرح شده است که می توان آنرا در سایت ندای آزادی - سایت رسمی جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران - مطالعه کرد.

بهره چشم انداز سیاسی تحولات در ایران و تلاش برای نزدیک کردن فعالیت های نیروهای جمهوری خواه از جمله موضوعات جدی است که در این برنامه ۳ روزه به آن پرداخته خواهد شد. در زمینه همکاری و نزدیکی با دیگر نیروهای جمهوری خواه برای سازمان دادن کنفرانس های بزرگ جمهوری خواهی تا کنون تلاش های معین و تماس های فشرده ای، که "جدل" خود یکی از مبتکران طرح و پیشبرد آن بوده است، نیز صورت گرفته است. در این زمینه طرحی از سوی گروه ارتباطات "جدل" برای گردهمایی ارائه شده است که در سایت ندای آزادی انتشار یافته است.

آخرین وضعیت جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک را چطور می توان ارزیابی کرد، چشم انداز امیدوار کننده است؟

باید دید گردهمایی چه داوری در این زمینه ارائه خواهد کرد. گرچه به عنوان یکی از اعضای شورای هماهنگی "جدل" از روز نخست تا کنون آن را همراهی کرده ام، اما در این جا تنها می توانم برداشت های شخصی خود را بازگو کنم. به گمان من جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک در این دوره با دستاوردها و چالش های مهمی، که ضرورتا همه آنها تازه نیستند، روبرو بوده است.

اگر بخواهم از نقطه قدرت آن آغاز کنیم، جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک جریانی است بسیار شفاف که هرگز نه دنباله روی هیچ جناحی از حکومت بوده است؛ نه با طرفداران حمله نظامی به ایران همراهی کرده است؛ نه به نام دمکراسی در پی اتحاد با نیروهای طرفدار نظام سلطنتی که کارنامه اشان نقص دمکراسی است برآمده است؛ و نه با کسانی که به بدیل سازی در خارج از کشور مشغولند، همراهی کرده است. همچنین همزمان که علیه تبعیض اتنیکی موضع فعالی داشته است - و روابط خوبی نیز با پاره ای از نیروهای اتنیک های تحت ستم ایران دارد - بر استقلال و وحدت ایران تاکید ورزیده است. علاوه بر آن با آن که جدل قیام علیه جباریت را حق مردم می داند، خواستار تحول مسالمت آمیز در ایران است.

همین ویژه گی ها سمپاتی و اعتماد زایی معینی نسبت به این جریان از سوی بسیاری از روشنفکران ایرانی و نیروهای سیاسی از خانواده های گوناگون ملی، دین باور لائیک و چپ های دمکرات و گروه های اتنیک ایجاد کرده است. به گمان من شفافیت سیاسی، مستقل بودن و

سلامت سیاسی و مخالفت آن با نظام جمهوری اسلامی از نقطه قدرت های این جریان است. در زمینه خواست جدایی دین و دولت که آمال میلیونها ایرانی است نیز با تاکیدش بر لائیسیته صراحت بیشتری از خود نشان داده است. به لحاظ ساختاری نیز بافت نسبتا افقی تر و غیر هیرارشیکی را دارد و کمتر به دیگر نیروهای کلاسیک سیاسی شباهت دارد. بهرو به عنوان یک جریان جمهوری خواه رادیکال توانسته است موجودیت خود را در نزدیک به یک دهه که از شکل گیری اولیه آن تا به امروز می گذرد حفظ کند و در آینده نیز به رغم هر تحولی در آن، ایده های اساسی و موضوعیت خود را حفظ خواهد کرد. اما این که تا چه حد این جریان می تواند قدرت اثر گذاری کلان را در سیاست داشته باشد و آیا اصلا در فکر سیاست گذاری کلان هست یا نه، مهمترین چالشی است که به گمان من این جریان با آن روبرو است. امری که می تواند در تعیین نقش آتی "جدل" تاثیر بسزایی داشته باشد.

این تنها چالش درونی شماست؟

اینجا مایلیم به یکی دیگر از چالش های پیش رو بپردازیم. جریان هایی که به جناح هایی از قدرت های سیاسی حاکم و یا قدرت های بیگانه تکیه دارند، می توانند امید و اشتیاق و تحرک سیاسی بالاتری در مبارزه سیاسی از خود بروز دهند. آنها می پندارند با تکیه بر قدرت های درون نظام و یا قدرت های خارجی، امکان اثر گذاری در سیاست ایران را به نحوی خواهند داشت. اما جریانی که نه به قدرت حاکم و نه به قدرت های خارجی نظر ندارد، تنها با تکیه بر جنبش های اجتماعی نظیر جنبش کارگری، زنان، دانشجویان و روشنفکران و به یاری همکاری گسترده تر با دیگر نیروهای پیشرو در اپوزیسیون می تواند نقش موثری ایفا کند. در این زمینه اما با دو چالش جدی روبرو هستیم:

نخست آن که جنبش های اجتماعی در ایران امروز خیلی فعال نیستند تا بتوانند فضایی شور انگیز و تحرک سیاسی بالایی را بیافرینند. دیگر آن که "جدل" برغم نفوذش در پاره ای از روشنفکران ایرانی تا کنون نشانی از تاثیر گذاری قابل توجه بر جنبش های اجتماعی داخل کشور از خود نشان نداده است. شاید گفته شود این وضعیت کل اپوزیسیون خارج از کشور است. بر فرض درستی این ادعا، آن موقع باید پرسید نیروهایی که نه به قدرت های سیاسی حاکم و نه به قدرت های خارجی تکیه دارند و نه نقش موثری در جنبش های اجتماعی داخل کشور دارند، با کدام چشم انداز می توانند به آینده امیدوار باشند؟ در چنین شرایطی یا باید در انتظار برآمد جنبش های اجتماعی نشست؛ یا باید

بیشتر به ایفای نقش مروجان ایده های جمهوری، دمکراسی و لائیسیته و دفاع از حقوق بشر بسنده کرد؛ یا برای اثر گذاری بیشتر در پی همگرایی و نزدیکی با دیگر نیروهای سیاسی مستقل جمهوری خواه و لایک و سکولار ایرانی و همکاری فشرده تر با نهادهای مستقل فرهنگی و اجتماعی حقوق بشری برآمد. پرسش این جا است که آیا جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران می خواهند تنها به عنوان یک نیروی روشنفکری به ترویج ایده های جمهوری، دمکراسی و لائیسیته و پاره ای از مواضع سیاسی بسنده کنند؟ یا آن که می خواهد به عنوان یک نیروی سیاسی فعال در همگرایی با دیگر جریان های جمهوری خواه، بلوک قدرتمندی از جمهوری خواهان را سازمان دهند؟ این یکی از چالش هایی مهمی است که این جریان با آن روبرو است.

اگر هدف پیشبرد پروژه اولی است به گمان من جدل چندان در حوزه پیوند با جنبش های اجتماعی فعال نبوده است. اگر هم برای خود بیشتر نقش ترویج ایده های جمهوری، دمکراسی و لائیسیته را قائل است، در آن زمینه نیز به اندازه کافی فعال و تاثیر گذار نبوده است. البته من شخصا تصمیم گرفته ام از این به بعد، بیشتر در حوزه های نظری ادای سهم کنم. اما اگر پروژه همکاری با دیگران مد نظر است، باید پرسید آیا گام های درخور در این راستا برداشته شده است و جدل از آمادگی کافی برای همگرایی با دیگر جمهوری خواهان برخوردار است و یا نه؟

در "جدل" برخی بر "جمهوری خواهی رادیکال" و ضرورت تمایز آن از دیگر نیروهای جمهوری خواه نظر دارند و برخی - که من نیز از زمره آنان هستم- اساسا نزدیکی با دیگر نیروهای جمهوری خواه را گام سیاسی مهمی می دانند که به رغم همه تفاوت ها باید در راستای آن کوشید تا بتوان در صحنه سیاست ایران به عنوان نیرویی موثر حضور یافت. بنابراین گرایش در آن از ایده اتحاد عمل، همگرایی و حتی تشکیل بلوک نیرومند جمهوری خواهی دفاع می کند. به گمان من تاکیدات بیش از حد بر اختلافات بین جریان های جمهوری خواه طرفدار جدایی دین و دولت و نفی یکدیگر به جای جستجوی حوزه های اشتراک (و مبارزه نظری سالم در موارد اختلاف)، حیات جریان های جمهوری خواه و از جمله "جدل" را نیز فرقه ای، محفلی و منفعل خواهد کرد. در میان اپوزیسیون ایران، سکتاریسم، ذهنی گری و حیات فرقه ای از جدی ترین مشکلات آن است که زندگی در تبعید نیز به آن دامن زده است. به گمان من "جدل" نیز از این ایرادها رها نیست و آینده آن از جمله به انتخابی که پیش روی خود قرار می دهد بستگی دارد. برای من و بسیاری دیگر تلاش ۳ جریان چپ دمکرات برای وحدت برغم تفاوت نظرهای چشمگیرشان با یکدیگر، امر بسیار مثبتی است. اما برآستی قابل فهم

نیست چگونه ممکن است کسانی از آن پروسه وحدت دفاع کنند اما امکان نزدیکی جریان های که هویت شان جمهوری خواهی است و تفاوت هایشان با یکدیگر در مقایسه با این ۳ سازمان چندان هم بیشتر نیست، را میسر ندانند. ایده همگرایی و یا اتحاد عمل جمهوری خواهان می تواند به نیروهای جمهوری خواه و از جمله جدل تحرک درخوری بخشد و آنان را از حیات محفلی و منفعل خود خارج سازد. بهرو این نگرانی وجود دارد که نوعی خوگرفتن به حیات محفلی، انزواجویانه، نارسسیم سیاسی و رقابت های تنگ نظرانه، مانع ازخانه تکانی سیاسی در میان کل جامعه جمهوری خواه گردد و در همچنان بر پاشنه پراکندگی گذشته بچرخد.

با این همه بازهم تاکید می کنم خوش نامی جدل و شفافیتش در دفاع از جمهوریت، جدایی دین و دولت، دمکراسی و حقوق بشر و ضد تبعیض بودن آن وخواستش مبنی بر عبور از جمهوری اسلامی ایران، پتانسیل ارزشمند و موقعیت بالقوه ای برای این جریان ایجاد کرده است که می تواند لولای نزدیکی و همگرایی نیروهای جمهوری خواه گوناگونی شود. اگر جدل این موقعیت را دریابد و با نگرشی کلان در سیاست و روحیه وحدت طلبی عمل کند، قدرت اثر گذاری خود را افزایش خواهد داد. در غیر این صورت موقعیتی حاشیه ای خواهد یافت.

علیرغم همه ی این ها، در خود جمهوری خواهان دموکرات و لائیک جدایی های زیادی صورت گرفته، آیا روند جدایی ها ادامه دارد یا نشانه هایی از گسترش صفوف به چشم می خورد؟ مناسبات شما با سایر نیروهای اپوزیسیون در چه وضعی است؟

از آغاز، جمهوری خواهان دمکرات و لائیک بلندپروازی گردهم آوردن سه خانواده سیاسی چپ های دمکرات، دین باوران لائیک و نیروهای ملی را در درون تشکل خود داشتند. بهرو تجمع بیش از ۳۰۰ نفر در گردهمایی نخستین آن که از هر سه طیف در آن حضور داشتند نشانگر آن بود که این بلندپروازی خیلی هم جاه طلبانه نبوده است. با این همه این جریان نتوانست خود را فراگیر و اجتماعی کند. کناره گیری پاره ای از نیروهای چپ رادیکال از آن که هم در گردهمایی نخست و هم در گردهمایی دوم رخ داد و کم رنگ شدن حضور برخی از کادرهای سیاسی وابسته به خانواده های دیگر در گردهمایی های بعدی، حوزه اثر گذاری این جریان را محدود تر کرد. در این اواخر هم برخی ترجیح دادند نیروی خود را معطوف به پروژه های سیاسی دیگری کنند.

البته همزمان تعدادی نیروی تازه نفس هم درخواست پیوستن به این جریان را اعلام کرده اند که می تواند مایه دلگرمی باشد. با این

همه می توان به یقین گفت از گردهمایی دوم به این سو روشن شده است که جدل - به رغم تمام تلاطمات در درون آن و در فضای سیاسی جامعه، بیش از پیش سیمای یک جریان جمهوری خواه چپ را به خود گرفته است که آمده است که بماند و خواهد ماند. هر چند من آرزومندم تفکرات اجتماعی و فراگیرتر، معتدل تر و مسالمت جوتر در آن نقش برجسته تری بیابند.

در پاسخ به پرسش شما در باره مناسبات با دیگران، باید بگویم "جدل" با نیروهای سیاسی جمهوری خواه چپ دمکرات، ملی، دین باور لائیک و گروه های اتنیکی مناسبات خوبی دارد. اما با نیروهای طرفدار نظام های دینی (از هر نوع آن)، مسلکی و موروئی میانه ای ندارد. با این همه این بحث به تازگی توسط پاره ای مطرح شده است که آیا نباید بین روشنفکران لائیک و برخی از "روشنفکران نو اندیش دینی" که مدعی جدایی دین و دولتند دیالوگ سالمی در باره فرایند جدایی دین و دولت در ایران سازمان یابد؟ بهرو از برخی از افراد وابسته به این طیف نیز دعوت شده است که در میز گرد تحولات سیاسی در روز اول کنفرانس شرکت کنند. این دیگر بستگی به آنها دارد که از این دعوت استقبال می کنند یا نه؟ بهرو "جدل" روابط خود را بیشتر با دیگر گروه های جمهوری خواه طرفدار جدایی دین و دولت و دمکراسی نزدیک تر کرده است و تا کنون تمایلی به رابطه با دیگر نیروهای سیاسی دیگر از خود نشان نداده است.

جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک با چه سیاستی به استقبال انتخابات خرداد ماه می رود؟

جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران، اساسا جریانی تحول طلب و ساختار شکن است و به جای آن که به اصلاح جمهوری اسلامی بیا نندیشد، به هموار کردن زمینه های گذار از آن می اندیشد. از اینرو این جریان به طور عمومی نظر خوشی نسبت به انتخابات در جمهوری اسلامی که سراپا تبعیض آمیز و غیر دمکراتیک است ندارد و هرگز در آن شرکت نکرده است. "جدل" همان طور که در سند سیاسی نخستین خود آورده است خواستار تشکیل مجلس موسسان و انتخابات آزاد است. در شرایط کنونی و در برخورد به انتخابات پیش رو نیز - همان طور که در بیانیه پیشنهادی گروه سیاسی برای گردهمایی ارائه شده - بر تحریم انتخابات کنونی تاکید شده است و فکر می کنم گردهمایی به کمتر از تحریم انتخابات نیاندیشد. از سوی دیگر تلاش برای برانگیختن جنبش های اجتماعی و تقویت نهادهای مدنی دمکراتیک و ترویج گفتمان های دمکراتیک از زمره باورهای "جدل" است که برای آن می کوشد. البته

به گمان من باید در برابر هر انتخاباتی تحلیل مشخص ارائه داد و سیاست های خود را متناسب با آن تنظیم کرد. در شرایط کنونی به نظر من خوب است "جدل" در همراهی با دیگر جریان های جمهوری خواه، کمپینی را در دفاع از خواست انتخابات آزاد بر طبق موازین بین المللی و برای آزادی زندانیان سیاسی به راه بیاندازد. در این مورد البته در جدل نگاه های گوناگونی وجود دارد و باید دید گردهمایی چه سیاستی را اتخاذ می کند.

اگر کسی بخواهد با جمهوری خواهان دمکرات و لائیک تماس بگیرد و از نظرات آن مطلع شود از چه طریق می تواند اقدام کند؟

ساده ترین راه رجوع به سایت ندای آزادی و آدرس شورای هماهنگی آن است که در زیر مشاهده می کنید.

www.jjdli.com

Chora.jjdli@gmail.com

کولبران؛ قربانیان فقر و خشونت

پانته آ بهرامی
در گفتوگو با حسن معارفی پور، فعال سیاسی

کولبران را نه تنها زنان و مردانی تشکیل می دهند که به علت فقر چاره ای جز این کار طاقت فرسا و خطرناک ندارند، بلکه حتی در میان آنان، دانشجویان و دانش آموزانی که قادر به هزینه های جاری زندگی نیستند، یافت می شوند. به علاوه تنها کردهای مقیم منطقه نیستند که به کولبری می پردازند، بلکه افراد مناطق دیگر ایران نیز که از پس هزینه های کمرشکن زندگی بر نمی آیند به این کار روی می آورند.

کردستان ایران از مناطق توسعه نیافته و فقیر کشور ایران محسوب می شود و تقریباً هیچ کارخانه بزرگی به ویژه در مناطق مرزی آن وجود ندارد که بتواند بیکاران منطقه را جذب کند. دولت نیز تلاشی در بهبود این وضعیت نمی کند.

سرمایه داران کردستان ایران نیز به دلیل عدم امنیت در این خطه

تمایلی به ایجاد کارخانه ندارند و سرمایه خود را به مناطق امن، مثل شمال ایران منتقل می‌کنند. بنابراین یکی از مشاغل مرسوم این منطقه کولبری است؛ حمل جنس قاچاق از کردستان عراق به ایران و برعکس.

کولبران را نه تنها زنان و مردانی تشکیل می‌دهند که به علت فقر چاره‌ای جز این کار طاقت‌فرسا و خطرناک ندارند، بلکه حتی در میان آنان، دانشجویان و دانش‌آموزانی که قادر به هزینه‌های جاری زندگی نیستند، یافت می‌شوند. به علاوه تنها کردهای مقیم منطقه نیستند که به کولبری می‌پردازند، بلکه افراد مناطق دیگر ایران نیز که از پس هزینه‌های کمرشکن زندگی بر نمی‌آیند به این کار روی می‌آورند.

به گزارش کمپین بین‌المللی حقوق بشر در طول یکسال گذشته پس از آغاز برنامه انسداد مرزهای کردنشین، ۷۰ نفر در این مناطق بر اثر تیراندازی نیروهای امنیتی کشته شده‌اند و چهار نفر نیز بر اثر انفجار مین یا سرمای شدید جان خود را از دست داده‌اند.

❑ قاچاق اجناس توسط انسان

حسن معارفی‌پور، فعال سیاسی از دانشجویان سابق آزادیخواه و برابری‌طلب، ورودی سال ۸۵ دانشگاه مازندران است که پس از چند ترم اخراج شد. وی در سال ۱۳۸۲ به دلیل این که خانواده‌اش قادر به تأمین پرداخت هزینه پیش‌دانشگاهی او نبودند، در میانه ترم دوم مجبور به کولبری شد.

وی در مورد این تجربه می‌گوید: «به دلیل اینکه خانواده من نمی‌توانستند هزینه زندگی و کرایه خانه مرا بدهند، ناچار شدم در مقطعی وسط ترم دوم به کولبری بپردازم و شبها از مرز عراق عبور کنم. ما برای بارهایی مثل چای، شیشه، چینی یا جنس‌هایی که از عراق می‌آمد، آن موقع‌ها می‌بایست ۵۰۰ هزار تومان ضمانت می‌گذاشتیم تا می‌توانستیم این جنس را به امانت به مریوان بیاوریم. بابت هرکدام از این کول‌ها هم که ۷۵-۸۰ کیلو وزن داشتند، چهار، پنج هزار تومان پول می‌گرفتیم که نصف این مبلغ صرف کرایه ماشین رفت و برگشت می‌شد و با باقی آن هم می‌بایست زندگی‌مان را می‌چرخانیدیم. متأسفانه تعداد زیادی از دانش‌آموزان پیش‌دانشگاهی یا دانش‌آموزانی که در دبیرستان‌های شهر مریوان زندگی می‌کردند، ناچار بودند شبها به این کار طاقت‌فرسا تن دهند و من هم از جمله کسانی بودم که این کار را انجام می‌دادم.»

حسن معارفی‌پور ادامه می‌دهد: «کردستان منطقه‌ای کوهستانی است، مرزهای صعب‌العبوری هم دارد. البته امکان رفت و آمد ماشین وجود دارد، ولی تنها خودروهایی می‌توانند از این طریق رفت و آمد کنند که نظامی هستند، به آن ۳ اف، ۴/۵ اف می‌گویند که برخی افرادی که توانایی مالی دارند آنها را مزایده می‌کنند و بعد می‌خرند و با آنها کار قاچاق می‌کنند، ولی اکثریت مردم از لحاظ مالی قدرت خرید ماشین، اسب و یا قاطر را ندارند و در شهر هم زندگی می‌کنند و مجبورند کولبری کنند. در کردستان و به‌خصوص در شهرهای مرزی هیچ کارخانه‌ای نیست که مردم بتوانند آنجا کار کنند و زندگی‌شان را تأمین کنند.

بسیاری از مردم مناطق دیگر ایران در فصل‌های معین به عنوان کارگر فصلی کار می‌کنند. عده‌ای هم در شهرهای بزرگی مثل تهران کارگری می‌کنند.

مردم مریوان اما این امکان را دارند که از مرز جنس بیاورند یا از ایران اجناسی را به آنسوی مرز ببرند، اما اکثریت مردم مناطق کردنشین، سطح زندگی‌شان خیلی پایین است و ناچارند که کولبری کنند. چون همانطور که گفتم آنها نه قدرت خرید ماشین را دارند، به دلیل این که این ماشین‌ها خیلی گرانند و پول زیادی برای آن لازم هست و نه قدرت خرید اسب یا قاطر را دارند. به خاطر همین مردم مجبورند کولبری کنند و شبها بروند مرز و کول‌هایی را از مناطق صعب‌العبور کوهستانی به فاصله پنج شش کیلومتر حمل کنند، برای پنج یا ده هزار تومان پول. آن موقع ما چهارهزار و ۵۰۰ تومان می‌گرفتیم بابت یک کول ۷۵ کیلویی، اما خیلی‌ها بودند که کول‌های صد کیلویی را از کوهستان‌های کردستان رد می‌کردند و شبی سه بار هم این کار را می‌کردند. من خودم شاهد بودم که تعداد زیادی از آدم‌ها صد کیلو بار حمل می‌کردند. فقط به خاطر این که زن و بچه داشتند تا بلکه بتوانند مزدی را که آن موقع‌ها برابر با یک دلار یا کمتر بود، برای ۲۰ یا ۲۵ کیلو اضافه‌بار دریافت کنند. این کار، واقعاً کاری سخت، طاقت‌فرسا و خیلی وحشتناک است.

شما از چه راه‌هایی عبور می‌کردید و نقش پاسگاه‌های ایران و عراق در قاچاق اجناس چه بود؟

دو راه وجود داشت. یک راه از مرز باشماق بود که به آن می‌گفتند مسیر پیلهوری. آنجا یک بازارچه پیلهوری بود که در نوبت‌هایی از شب قاچاقچی‌های بزرگ و آن‌هایی که مشروب منتقل می‌کردند، به دو پاسگاهی

که آنجا وجود داشت پول می‌دادند و می‌گفتند بابت امشب ما به شما مثلاً پنج میلیون تومان پول می‌دهیم، ولی شما این مسیر را برای ما باز کنید که ما بتوانیم مشروب و سیگارهای گران‌قیمت را از این مسیر رد کنیم و کسی جلو ما را نگیرد.

آن منطقه در این مدت برای کولبرها باز بود. کسانی بودند که قاچاقچی‌های عمده‌ای بودند. مثلاً ۱۵۰ یا ۲۰۰ تا اسب و کولبر داشتند که برای‌شان بار می‌بردند. این‌ها باید به پاسگاه پول می‌دادند و هر موقع که پاسگاه پول می‌گرفت، این مسیر را باز می‌گذاشت. این مسیر سه تا چهار کیلومتر بود و مسیری نسبتاً آسان‌تر بود، اما موقعی که به پاسگاه رشوه نمی‌دادند، کولبرها و آن‌هایی که با اسب کار می‌کردند، باید پاسگاه را دور می‌زدند و از کوهستان‌های منطقه باشماق و پاوه که منطقه بسیار کوهستانی و صعب‌العبوری است، عبور می‌کردند. یعنی یک مسیر شش، هفت کیلومتری را طی چند ساعت می‌کردند تنها به خاطر پنج هزار تومان پول.

اجناس قاچاق، آیا از طرف عراق به طرف ایران می‌آمد یا از طرف ایران به طرف عراق می‌رفت؟

اجناسی مثل چای، مشروبات الکلی، اجناس چینی، بدلیات و تزئین‌آلات، پارچه و ... از طرف عراق به ایران قاچاق می‌شد، ولی جنس‌های دیگر مثل گازوئیل و بنزین که در عراق کم است، از ایران به عراق قاچاق می‌شد.

خیلی از کولبرها مجبور بودند گازوئیل و بنزین حمل کنند. مثلاً مجبور بودند که پنج یا شش گالن بنزین را روی دوش‌شان بگذارند و از مرز مریوان ببرند باشماق به طرف پنجوین (که یکی از شهرک‌های کردستان عراق است که در هشت نه کیلومتری مرز باشماق قرار دارد) و آنجا آنها را بفروشنند، پولش را بگیرند و دوباره یک کول دیگر را از عراق بیاورند ایران و کرایه آن پول را هم بگیرند. یعنی بعضی از کولبرها به هر دو طرف که می‌رفتند جنس می‌بردند.

من خیلی از کولبرها را دیدم که گازوئیل و بنزین ریخته بود روی پشت‌شان و تمام پوست بدن‌شان سوخته بود و موقعی که مأمورها آنها را می‌گرفتند، اولین کاری که می‌کردند، بارشان را باز می‌کردند و گازوئیل و بنزین و نفت را سریع آتش می‌زدند و این خیلی خطرناک بود.

آیا زنان هم کولبری می‌کردند؟ در چه گروه سنی، چرا و با چه شرایطی آنان به این کار می‌پرداختند؟

زنان کولبر بسیاری را دیده‌ام که واقعاً ضربه‌پذیر بودند. چون هر روز در معرض تجاوز جنسی از سوی مأموران جمهوری اسلامی بودند. من بارها و بارها دیده‌ام که مأموران جمهوری اسلامی به این‌ها توهین کرده‌اند، فحش جنسی داده‌اند و حتی دیده‌ام که گاه می‌خواستند به آنها تجاوز کنند.

خیلی از کولبرهای زن، برای گذراندن معیشتشان به ناچار کولبری می‌کردند. آنها زن‌هایی تنها بودند و بچه داشتند؛ زن‌هایی که بین ۳۵ تا ۶۰ سال داشتند. آن دورانی که من آنجا بودم شاید ۱۰ درصد از کولبران را در میوان زنان کولبر تشکیل می‌دادند.

برخورد پاسگاه‌های حکومت عراق با کولبرها چگونه بود؟

آنموقع که من آنجا بودم، پاسگاه‌های عراق کاری به مردم نداشتند و جلوی ما را نمی‌گرفتند، ولی بداخلاق بودند و فحش می‌دادند. پاسگاه‌های ایران خیلی رفتار بدی داشتند و بارها کولبرها را کتک می‌زدند، بارشان را ضبط می‌کردند یا آتش می‌زدند. گاه پای کولبرها را می‌شکستند و یا اسبشان را می‌کشتند.

بارها و بارها خودم با چشم خودم شاهد بودم که بار کولبر را ضبط می‌کردند و تمام وسایلش را می‌سوزاندند. تمام تسمه‌هایی را که آن آدم داشت تا بتواند بار خود را حمل کند، از او می‌گرفتند و کل جنس‌اش را می‌سوزاندند و کولبر بدبخت که برای ۵۰۰ هزار تومان وثیقه گذاشته بود که ۵۰۰ دلار آن موقع بود، همه پولش را از دست می‌داد. کسی که ضرر می‌کرد کولبر بود. چون اگر آن جنس را روی کول کولبر می‌گرفتند، پول کولبر از بین می‌رفت. یعنی باید یکسال دیگر کار می‌کرد تا آن پول را دوباره به دست بیاورد و بتواند در آنجا ضمانت بگذارد و دوباره بار بیاورد. اگر این بار داخل شهر بود یا در مغازه، یک تاجر بود، قاچاق محسوب نمی‌شد. تنها زمانی قاچاق محسوب می‌شد که روی کول کولبر دیده می‌شد. یعنی وقتی به داخل شهر می‌رسید، دیگر قاچاق نبود. واقعاً خیلی قوانین عجیبی است؛ جنسی که قاچاق است، باید همه‌جا قاچاق باشد. این بی‌معنی است که جنس روی کول کولبر که تمام زندگی‌اش همین است قاچاق باشد، ولی داخل شهر قاچاق نباشد. در خانه تاجرها صدها کارتون چای و آبجو و مشروب بود، اما کسی با آنها کاری نداشت.

شما تجربه مشخصی از تیراندازی ماموران به سوی کولبرها دارید؟

من خودم شاهد بودم که کولبرهایی کشته شدند و حتی پایشان قطع شد وقتی از روی مین رد شدند. چون این مناطقی که آنها از آن رد می‌شوند، مین‌گذاری است. گاهی هم ماموران به مردم حمله می‌کنند، تیراندازی می‌کنند. در نتیجه این حملات خیلی‌ها کشته شدند. برادر من با اسب قاچاق می‌کرد، یعنی بنزین و اجناس دیگر می‌برد. تا حالا پنج تا هفت اسب برادرم را کشته‌اند. یکبار می‌خواستند خودش را بکشند.

بدون اغراق می‌گویم، ۹۰ درصد مردم مریوان و مناطقی که در نوار مرزی کشور هستند، ناچارند برای معاش زندگی این کار را بکنند؛ به جز آنهایی که تاجر و سرمایه‌دار هستند و پول دارند. البته من با واژه کولبر کُرد زیاد موافق نیستم. چون افراد بسیاری بودند که غیر کُرد بودند و کولبری می‌کردند. از آذربایجان بودند یا از شهرهای دیگر ایران آمده بودند و در این مناطق مرزی زندگی می‌کردند. درآمدی نداشتند و مجبور می‌شدند کولبری کنند. من بارها و بارها به کسانی برخورددم که کُرد هم نبودند. فارس یا ترک بودند و کولبری می‌کردند.

من چندسال آنجا در یک شرکت ساختمانی کار می‌کردم و شاهد برخورد سربازها در پاسگاه‌های جمهوری اسلامی بودم. شاهد شلیک سربازهای ایرانی به کولبرها بودم. شاهد فحش دادن‌ها و برخوردهای ناشایستشان با کولبرها بودم.

جمهوری اسلامی برخی از دولت‌های شرقی، این مرزها را مقدس می‌دانند و برای خودشان قانون دارند. عبور از این مرزها بدون پاسپورت از نظر آنها جرم است و کسی که مرز را رد کند، به‌عنوان محارب به او شلیک می‌کنند. در صورتی که یک شرایط واقعی در مرزهای کردستان باعث شده که مردم به ناچار این کار را بکنند. مردم در نتیجه شرایطی که در مناطق کردستان وجود دارد، یعنی عدم وجود کارخانه رو به کولبری می‌آورند. اگر سرمایه‌داران کُرد به‌جای اینکه سرمایه‌شان را در دوبی، در کشورهای اروپایی و در شمال ایران سرمایه‌گذاری کنند، در همین مناطق سرمایه‌گذاری کنند، مردم ناچار نمی‌شوند تن به این کار بدهند. ولی سرمایه‌داران و صاحبان ابزار تولید و پول حاضر نیستند این ریسک را کنند. چون فکر می‌کنند که منطقه کردستان ناامن است و هر لحظه ممکن است سرمایه‌شان را از دست بدهند. در صورتی که نیروی کار ارزان در کردستان وجود دارد و بخش وسیعی از همین نیروی کار ارزان در مواقعی که کولبری رو به افول است، مثل الان که حکومت

مرزها را بسته و فضا کاملاً امنیتی شده است، ناچارند روانه شهرهای بزرگ ایران شوند و آنجا کار ساختمانی یا کارهای خدماتی و کارهای دیگر انجام دهند.

در مریوان و بانه کارخانه وجود ندارد؟

کارخانه بزرگ در این مناطق وجود ندارد. نه تنها در این مناطق، بلکه در تمام مناطق مرزی ایران وجود ندارد. مثلاً من از سرمایه‌داران مریوان گفتم. ۱۴ تا میلیارد در مریوان وجود دارد. این‌ها در دوی یا شمال ایران کارخانه‌های بزرگ دارند، اما حاضر نیستند سرمایه خودشان را در مریوان یا شهرهای مرزی ایران سرمایه‌گذاری کنند.

در گزارش کمپین بین‌المللی حقوق بشر به فلج شدن دو کولبر کرد که طی مواردی مجزا هدف تیراندازی مستقیم توسط نیروی انتظامی ایران قرار گرفته‌اند اشاره شده است. آنها شکایت‌های جداگانه‌ای علیه نیروی انتظامی در دادسرای نظامی طرح کرده‌اند. اعضای خانواده این افراد به کمپین بین‌المللی حقوق بشر گفته‌اند که شکایت آنها با وجود اینکه گواهی پزشکی از پزشکی قانونی داشته‌اند مورد اعتنا واقع نشده است. آیا خود کولبران اعتراضی به این شرایط نکرده‌اند؟

بارها به دلیل برخوردهای بد نیروهای انتظامی با کولبران، تجمع‌هایی جلوی فرمانداری مریوان به مدت چند روز برگزار شد. جمعیت هزاران نفری از مردم شهر مریوان جلوی فرمانداری مریوان تجمع و به جمهوری اسلامی اعتراض کردند. آنان خواستار پایان دادن به میلیتاریزه کردن شهرهای کردستان و آزادگذاشتن مرزها برای کار شدند.

سال ۱۳۸۷ تا ۱۳۸۸ دو یا سه بار به مدت چندین روز جلوی فرمانداری اعتراض کردند. به دلیل این که جمهوری اسلامی در آن سال به کولبرها حمله و تعداد زیادی از آنان را زخمی کرده و حتی دو نفر از آنها را کشته بود.

آیا هنوز هم افرادی هستند که این راه را با سختی طی کنند؟

پاسگاه‌های جمهوری اسلامی یک دیوار بزرگ در منطقه پيله‌وری باشماق درست کرده‌اند و روی آن سیم خاردار کشیده‌اند و امکان عبور کولبرها را به طور واقعی بسته‌اند. این پروژه انسداد مرزها باعث شده است کولبرها نتوانند از این مسیر رد شوند. قبلاً کولبرها ناچار بودند

زیر دیوار را سوراخ کنند و از این سوراخ خودشان را به یک دیوار خیلی بلند برسانند که حدود پنج متر بلندی داشت. بعد باید از این دیوار رد می‌شدند و خودشان را به عراق می‌رساندند. الان می‌گویند کنترل‌های خیلی شدیدی بر این منطقه وجود دارد و امکان عبور و مرور را به طور واقعی بسته‌اند. تنها راهی که مردم می‌توانند عبور کنند، کوهستان‌های صعب‌العبور است که عبور از آن برای یک کولبر شاید غیر ممکن باشد.

برگرفته از تارنمای □□□□ □□□□

رهايش يا حق تعيين سرنوشت - ۱۲

لنین و حق تعیین سرنوشت سوسیالیستی
منوچهر صالحی

پس از انقلاب اکتبر و پس از مرگ لنین، حق تعیین سرنوشت ملت‌ها در روسیه شوروی به شعاری توخالی بدل گشت. دولت‌هایی که در جمهوری‌های فدرال روسیه شوروی به‌وجود آمدند، دولت‌هایی وابسته و فاقد استقلال بودند. هم‌چنین در روسیه شوروی زبان رسمی و الفبای همه ملت‌ها زبان و الفبای روسی شد.

در دوران جنگ جهانی دوم پیش‌تر سوسیال دمکرات‌های اروپا و به‌ویژه سازمان «اسپارتاکوس» که به رهبری روزا لوکزمبورگ و کارل لیبکنشت در آلمان تشکیل شده بود، بر این پندار بودند که با تحقق پدیده امپریالیسم دوران جنگ‌های ملی سپری شده است. [۱] لنین برخلاف این گروه در نوشته خود که با عنوان «تجدید نظر در برنامه حزب» ۱۹۱۶ انتشار یافت، بر این باور بود که «این ادعائی آشکارا نادرست است، زیرا از آن‌جا که امپریالیسم سبب افزایش ستم ملی می‌گردد، پس رستاخیزها و جنگ‌های ملی نه فقط ممکن و محتمل، بلکه حتی اجتناب‌ناپذیر شده‌اند. نتیجه آن که خیزش‌ها و جنگ‌های ملی (هر تلاشی برای توفیرنهادن میان خیزش‌ها و جنگ‌ها محکوم به شکست خواهد بود) نه فقط ممکن و محتمل، بلکه حتی اجتناب‌ناپذیر است. مارکسیسم همیشه بر شالوده داده‌های مشخص خواهان ارزیابی دقیق هر جنگی است.

از نقطه نظر تئوریک نادرست و حتی غیر مجاز است که با بحث‌های عمومی از کنار بغرنج جنگ کنونی بگذریم.» [۲]

لنین چون بر این باور بود که در دوران امپریالیسم به سرکوب ملی افزوده شده است، در نتیجه به این نتیجه رسید که «نباید از مبارزه برای آزادی جدائی ملی که بورژوازی آن را اتوپی می‌نامد، بلکه کاملاً به وارونه باید از تمامی بغرنج‌ها ئی که در این سرزمین‌ها به وجود می‌آیند، به مثابه انگیزه‌ای برای به راه انداختن تظاهرات توده‌ای و مبارزه انقلابی بهره گرفت.» [۳] از آن‌جا که بدون «تظاهرات توده‌ای و مبارزه انقلابی» سرنگونی رژیم تزاری ممکن نیست، بنابراین لنین برخلاف بورژوازی با ابزار ساختن «اتوپی مبارزه برای جدائی ملی» بر این گمان بود که می‌تواند توده‌ها را علیه سلطنت مطلقه بسیج کند. بنابراین، هر چند او در آثارش مدعی است که نگاه او به پدیده ره‌ایش یا حق تعیین سرنوشت ملی، نگاهی استراتژیک است، اما می‌بینیم که در این‌جا به پدیده حق تعیین سرنوشت ملت‌ها تاکتیکی برخورد می‌کند و بررسی رخدادهای دولت روسیه شوروی نیز نشان خواهد داد که جز این نبوده است.

لنین در همین نوشته خود یادآور شد که «نه فقط خواست حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، بلکه تمامی نکات دمکراتیک برنامه‌ی حداقل ما در سده‌های ۱۷ و ۱۸ توسط خرده‌بورژوازی مطرح گشتند. و خرده‌بورژوازی هنوز نیز این همه را به گونه‌ای اتوپیائی طرح می‌کند.» [۴] در باور لنین «پرولتاریای ملت‌های زیر ستم» باید برای تحقق «حق تعیین سرنوشت ملی» مبارزه کند. «پرولتاریا باید خواستار جدائی سیاسی مستعمرات و ملت‌های زیر ستم از ملت "خود" شود. وگرنه جهان‌گرایی پرولتاریا سخنی پوچ خواهد بود.» [۵]

از آن‌جا که در ارزیابی لنین با سه گونه کشور سر و کار داریم، در نتیجه مبارزه پرولتری در این کشورها می‌بایست دارای ابعاد و ساختارهای متفاوتی می‌بودند. در اندیشه لنین گروه نخست را کشورهای پیش‌رفته صنعتی تشکیل می‌دهند که در آن‌ها بغرنج ملی کم و بیش «حل شده» است. گروه دوم دربرگیرنده کشورهای اروپای شرقی و بالکان است که در آن‌ها به خاطر اختلاف‌های شدیدی که میان ملیت‌های مختلف وجود دارد، «تدوین موضعی اصولی» کاری بسیار دشوار است. به عبارت دیگر، لنین خود مدعی است که برای بغرنج ملی در بالکان راه حلی ندارد. گروه سوم از کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره تشکیل می‌شود که تکامل اجتماعی برخی از این سرزمین‌ها بسیار عقب‌مانده و در برخی دیگر در مراحل ابتدائی قرار

دارد. به همین دلیل لنین بر این باور است که در این سرزمین‌ها باید «از هر گونه جنبش انقلابی پشتیبانی کرد»، یعنی در این سرزمین‌ها طبقه کارگر در مرکز مبارزه طبقاتی و انقلابی قرار ندارد و بلکه بنا بر تکامل تاریخی این سرزمین‌ها، هر گاه طبقه دیگری از نقشی تاریخی انقلابی برخوردار باشد، سوسیال دمکرات‌ها باید از جنبش آن طبقه پشتیبانی کنند، [۶] زیرا «انقلاب اجتماعی بدون رستاخیز ملت‌های خرد در مستعمرات و در اروپا، بدون انفجار انقلابی خرده بورژوازی با تمامی پیش‌داوری‌هایش، بدون جنبش توده‌ای پرولتاریای ناآگاه و نیمه‌پرولترها از انقیاد زمین‌داران و کلیسا، در مخالفت با ستم شاهی، ملی و غیره» [۷] ممکن نیست.

لنین هم‌چنین ۱۹۱۶ رساله‌ای با عنوان «نتایج بحث درباره تعیین سرنوشت» انتشار داد و در آن یادآور شد که «در سوسیالیسم چشم‌پوشی از تحقق حق تعیین سرنوشت خیانت به سوسیالیسم خواهد بود.» لنین خود در همین نوشته یادآور شد که مخالفان سوسیال دمکرات او در دوران جنگ جهانی یکم بر این باور بودند که «سوسیالیسم هر گونه ستم ملی را از میان برخواهد داشت، زیرا هر گونه منافع طبقاتی را که موجب ستم ملی گردد، از بین خواهد برد.» [۸] با این حال لنین اما بر این باور بود که در این استدلال «پیش‌شرط» از بین رفتن «ستم ملی» وضعیت «اقتصادی» [۹] است، یعنی تا زمانی که وضعیت اقتصاد از آن‌چنان رشدی برخوردار نگشته است که موجب پیدایش سوسیالیسم گردد، «ستم ملی» وجود خواهد داشت و بنابراین سوسیالیست‌ها نمی‌توانند با این وعده که با تحقق سوسیالیسم «ستم ملی» از بین خواهد رفت، شانه خود را از زیر بار مسئولیت خالی کنند. به باور لنین اختلاف نظر میان او و دیگر سوسیال دمکرات‌های اروپای غربی نه بر سر تحقق سوسیالیسم، بلکه بر سر آن بود که آیا یک ملت حق دارد ملت دیگری را در انقیاد سیاسی خود گیرد؟ بلشویک‌ها به رهبری لنین بر این باور بودند که رهائی خلق‌های تحت ستم دارای دو بُعد سیاسی است. یکی آن که موجب تحقق حقوق برابر میان ملت‌ها می‌گردد، یعنی همه ملت‌های آزاد و مستقل در مراوده با هم از حقوق برابری برخوردار می‌گردند و دیگر آن که ملتی که به زور در محدوده مرزهای ملی ملت دیگری نگه‌داشته شده است، فقط با برخورداری از حق جدائی سیاسی می‌تواند به ملتی آزاد و برخوردار از حق برابر بدل گردد.

لنین هم‌چنین در این نوشته به بررسی تفاوت میان «مشارکت» [۱۰] و «خودگردانی» پرداخت و نشان داد که روسیه تزاری در سده گذشته

مناطق از سرزمین‌های همسایه خود را اشغال و آن مناطق را ضمیمه روسیه کرده و به مردم آن مناطق حقوق شهروندی دولت روسیه را داده و در نتیجه از آن‌ها خواسته است به مثابه «شهروند» با شرکت در انتخابات در تعیین سرنوشت امپراتوری شریک شوند. این پدیده هر چند سبب هم‌برابری حقوقی شهروندانی که دارای پیوندهای قومی و ملیتی متفاوتند، می‌گردد، اما چون ملتی که از نظر کمیت اکثریت است، می‌تواند اراده و خواست خود را بر دیگر ملیت‌ها که هر یک از آنان به تنهایی اقلیتی کوچک است، تحمیل کند، در نتیجه پروژه «مشارکت» نمی‌تواند «پروژه‌ای سوسیال دمکراتیک» باشد. به باور او سوسیال دمکرات‌ها باید از حق «جدائی» ملیت‌هایی که نمی‌خواهند داوطلبانه عضو اتحادیه‌ای از ملیت‌ها باشند، پشتیبانی کنند، زیرا این ملیت‌ها فقط با جداسازی و کسب استقلال خویش می‌توانند از برابر حقوقی کامل برخوردار گردند. [۱۱]

چکیده آن که در برنامه حزب سوسیال دمکرات روسیه به رهبری لنین «خواست حق تعیین سرنوشت ملی [...] نقشی کم‌تر از خواست‌های مسلح‌سازی خلق، جدائی کلیسا از دولت، گزینش کارمندان [دولتی] توسط خلق و نکات دیگری از [برنامه] که خرده‌بورژوازی عامی [۱۲] تحقق آن‌ها را «اتوپی» می‌نامد، نداشت.» او خود در همین نوشته یادآور شد که اوج جنبش‌های ملی در روسیه سبب اوج تبلیغات بلشویک‌ها پس از ۱۹۰۵ در این زمینه گشت. او در همین نوشته یادآور شد که «کائوتسکیست‌ها ریاکارانه حق تعیین سرنوشت را می‌پذیرند- نزد ما در روسیه تروتسکی و مارتف همین راه را می‌روند. آن دو هم‌چون کائوتسکی در حرف هوادار حق تعیین سرنوشت‌اند.» [۱۳] به این ترتیب او تروتسکی و مارتف را آدم‌هایی «التقاطی» [۱۴] نامید، زیرا آن دو بر این باور بودند که «ملت‌ها از یکسو در نتیجه توسعه اقتصادی درهم جذب می‌شوند و از سوی دیگر در نتیجه ستم ملی از هم پراکنده می‌گردند.» [۱۵] نتیجه‌گیری لنین از نوشته‌های تروتسکی و مارتف آن است که با یکچنین موضعی مسئله ملی می‌تواند جنبه فرعی به‌خود گیرد و در مبارزه اجتماعی به فراموشی سپرده شود. «نیات ذهنی «عالی» تروتسکی و مارتف هر چه باشند، آن دو به‌خاطر نگرش متفاوت خود به‌طور عینی از سوسیال امپریالیسم روسیه پشتیبانی می‌کنند. دوران امپریالیستی همه ملت‌های «بزرگ» را به سرکوب‌گران یک رده از ملت‌ها بدل ساخت و توسعه امپریالیسم به‌گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر سبب تفاوت آشکار میان جریان‌های سوسیال دمکراسی در رابطه با این پرسش خواهد گشت.» [۱۶]

چند هفته پس از پیروزی انقلاب اکتبر کنگره شوراهای سراسر روسیه

برگزار شد و لنین در سخنرانی خود در رابطه با حق تعیین سرنوشت ملت‌ها یادآور شد که «حکومت موقت کارگران و دهقانان روسیه» مخالف هرگونه الحاق اجباری سرزمین‌های ملت‌هایی که با روسیه همسایه‌اند، به روسیه است. او همچنین با تجزیه سرزمین روسیه و الحاق بخش‌هایی از آن به سرزمین‌های دیگر مخالفت کرد و تنها راه حل منطقی را پایان جنگ جهانی یکم، برقراری صلح و مذاکره مستقیم مابین دولت‌های متخاصم دانست. [۱۷]

لنین در سامبر ۱۹۱۷ طرحی را برای آغاز مذاکرات صلح نوشت و در آن بار دیگر خواستار پذیرش حق ملت‌ها در تعیین آزادانه سرنوشت تا مرحله جدائی از یک دولت و تشکیل دولت مستقل خویش گشت. ملت‌هایی که خواهان تعیین سرنوشت خویش بودند، باید از حق برگزاری همه‌پرسی برخوردار می‌بودند. در این گونه همه‌پرسی‌ها باید همه کسانی در همه‌پرسی شرکت می‌کردند که در آن سرزمین می‌زیستند. همچنین مرزهای یکچنین سرزمینی باید بر توسط نهادهائی دمکراتیک از مردمی که چنین سرزمین‌هایی می‌زیند، تعیین گردند. [۱۸]

به این ترتیب نشان دادیم که لنین حتی پس از پیروزی انقلاب اکتبر نیز از حق جدائی خلق‌هایی که در مناطق حاشیه‌ای روسیه می‌زیستند، یعنی سرزمین آن‌ها توسط ارتش روسیه تزاری اشغال و به سرزمین روسیه الحاق یا ضمیمه شده بود، همچنان پشتیبانی کرد، آن هم به این دلیل که انگلس در نامه‌ای که در ۱۲ سپتامبر ۱۸۸۲ به کائوتسکی نوشته بود، کوشید به پرسش او مبنی بر این که «طبقه کارگر انگلیس درباره سیاست استعماری چگونه می‌اندیشد؟»، پاسخی مبتنی بر «اصول کمونیسم» دهد. انگلس بنا بر این پیش‌فرض که هرگاه طبقه کارگر در کشورهای پیشرفته صنعتی اروپا و آمریکا به قدرت سیاسی دست یابد، یادآور شد «بنا بر باور من مستعمرات حقیقی، یعنی سرزمین‌هایی که توسط اروپائیان اشغال شده‌اند، همچون کانادا، افریقای جنوبی، استرالیا، همگی مستقل خواهند شد؛ به وارونه آن‌ها، پرولتاریا مجبور است [اداره] سرزمین‌هایی را که در آن‌ها بومیان می‌زیند و همچون هند، الجزیره، مستعمرات هلند، پرتغال و اسپانیا تحت اشغالند، موقتاً بر عهده گیرد و با شتابی که ممکن است، آن‌ها را به سوی استقلال هدایت کند. به دشواری می‌توان توسعه این روند را پیش‌بینی کرد، شاید و حتی احتمالاً هند انقلاب می‌کند، و از آنجا که پرولتاریای رهاننده نمی‌تواند جنگ‌های استعماری کند، باید به آن تن در دهد، هر چند که این امر طبیعتاً با انواع ویرانگری همراه خواهد بود، چیزی که در همه انقلاب‌ها رخ می‌دهد.» [۱۹] انگلس همچنین در پاسخ خود به

کائوتسکی نوشت «این امر حتمی است. پرولتاریای پیروز بدون آن که بخواهد پیروزی خود را به خطر اندازد، نمی‌تواند خلق بیگانه‌ای را به این یا آن گونه خوشبخت زیستن مجبور کند.» [۲۰]

اگر بخواهیم اندیشه انگلس را به زبان کنونی برگردانیم، در آن صورت او می‌گوید پرولتاریای پیروز، یعنی پرولتاریائی که توانسته است در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری پیروزمندان انقلاب سوسیالیستی را انجام دهد و به قدرت سیاسی دست یابد، نمی‌تواند با مستعمره ساختن سرزمین‌هایی که در دوران پیشاسرمایه‌داری می‌زیند، مردم این سرزمین‌ها را به پیروی از شیوه زندگی پرولتاریای کشورهای سوسیالیستی مجبور کند.

لنین از این اندیشه انگلس نتیجه گرفت که چون پرولتاریا نمی‌تواند و حق ندارد سرزمین‌های ملت‌های دیگر را به مستعمره خود بدل سازد، بنابراین باید به خلق‌ها و ملت‌هایی که در مستعمرات و نیمه‌مستعمرات می‌زیند، حق تعیین سرنوشت محلی و یا حتی حق جدائی و تحقق دولت ملی را بدهد. اما آنچه در اندیشه انگلس و لنین ناشفاف می‌نماید، این واقعیت است که سرنوشت ملت‌هایی که در دوران پیشاسرمایه‌داری به سر می‌برند، پس از دستیابی به استقلال سیاسی چه خواهد شد؟ تجربه ۱۰۰ سال گذشته نشان داده است که هرگاه این ملت‌ها تنها گذاشته شوند، از نیروی درونی کافی برای تحقق دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی برخوردار نیستند و می‌توانند دچار رخوت و رکود گردند. بنابراین، برای جلوگیری از یکچنین روندی پرولتاریای پیروز که در کشورهای تازه سوسیالیستی گشته قدرت سیاسی را در اختیار دارد، باید کمک‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود را در اختیار دولت‌های کشورهای عقبمانده قرار دهد و آن‌گونه که دیدیم، دادن و گرفتن هر گونه کمکی مرادده‌ای نابرابر را میان دولت‌های کمک‌کننده و کمک‌گیرنده به وجود می‌آورد، یعنی یکی را به دیگری وابسته می‌سازد، یعنی استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دولت‌های عقبمانده محدود و در تناسب با کمک‌های دریافتی وابسته به اراده و خواست «دولت‌های سوسیالیستی» کمک‌کننده خواهد گشت. بنابراین باز با رابطه‌ای نابرابر روبه‌رو خواهیم بود هر چند که این مرادده از کیفیت استثماری برخوردار نخواهد بود.

پس از پیروزی انقلاب اکتبر دفاع از موجودیت دولت اتحاد جماهیر شوروی از الویت برخوردار شد، زیرا بنا بر برداشت لنین ادامه زیست اتحاد جماهیر شوروی به مثابه نخستین «دولت سوسیالیستی» و پشتیبانی جنبش‌های کارگری جهان از این دولت می‌توانست سبب تحقق انقلاب‌های دمکراتیک و سوسیالیستی در سراسر جهان گردد. در عین حال

لنین کوشید با ایجاد کمینترن آن بخش از احزاب کارگری را که از ایدئولوژی بلشویکی پیروی می‌کردند، در یک سازمان جهانی که توسط دولت شوروی رهبری می‌گشت، متشکل سازد. این پروژه از موفقیت‌چندانی برخوردار نگشت، زیرا به‌خاطر سیاست سیاه و سفید بلشویک‌ها جنبش‌های کارگری در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته به دو بخش سوسیال دموکراسی و کمونیستی تقسیم شدند و در کمینترن فقط احزاب کمونیست سازمان‌دهی شدند که اقلیت طبقه کارگر کشورهای خود را نمایندگی می‌کردند. از آنجا که حوزه کارکردی کمینترن محدود ماند، در نتیجه لنین برای تقویت دولت شوروی جنبش‌های رهائی‌بخش در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره را نیز مورد توجه قرار داد و در همین رابطه ۱۹۲۰ در کنگره دوم کمینترن «تزهائی درباره مسائل ملی و مستعمراتی» را عرضه کرد و در آن پس از تاختن به دموکراسی بورژوائی در رابطه با مسئله ملی مدعی شد که «کمینترن در رابطه با مسئله ملی نباید اصول انتزاعی و صوری را در صدر قرار دهد و بلکه نخست باید موقعیت مشخص تاریخی و پیش از هر چیز موقعیت اقتصادی را بررسی کند و دو دیگر آن که باید منافع طبقات زیر ستم، یعنی زحمتکشان و استثمار شونده‌گان را به‌گونه‌ای شفاف از مفهوم عام منافع خلق که چیز دیگری جز منافع طبقه حاکم نیست، استخراج کند.» [۲۱] با آن که در این نوشته آشکار می‌شود که واژه خلق واژه‌ای ناشفاف و در نهایت بازتاب دهنده منافع طبقه و قشری است که در درون خلق از برتری سیاسی و اقتصادی برخوردار گشته است. اما دیدیم که لنین در رابطه با مسئله ملی بارها در پشتیبانی از «حق تعیین سرنوشت خلق‌ها» سخن گفت. در آن دوران در سرزمین‌هایی که طبقه کارگر از رشد چندانی برخوردار نبود، هژمونی سیاسی خلق در دستان طبقات ممتاز جامعه و در مواردی در دست زمین‌داران کلان متعلق به مناسبات پیشاسرمایه‌داری قرار داشت. بنابراین مبارزه این رده از «خلق‌ها» مبارزه با مدرنیته برای بازگشت به گذشته بود. به‌همین دلیل نیز روزا لوکزمبورگ و بسیاری دیگر از سوسیالیست‌های انقلابی با برداشت لنین از پشتیبانی بی‌قید و شرط از حق تعیین سرنوشت «خلق‌ها» مخالفت کردند. هم‌چنین بنا بر بررسی‌های ما مارکس و انگلس نیز آنجا که طبیعت این جنبش‌ها را ارتجاعی تشخیص دادند، به مخالفت با آن‌ها پرداختند و آنجا که می‌پنداشتند پیروزی این جنبش‌ها می‌تواند سبب رشد سرمایه‌داری و نیروهای انقلابی گردد، از این جنبش‌ها پشتیبانی کردند.

لنین هم‌چنین در طرحی که برای برنامه حزب کمونیست بلشویک روسیه نوشت و بخش مربوط به «مسئله ملی» آن طرح ۱۹۲۵، یعنی پس از مرگ لنین انتشار یافت، یادآور شد «سیاست حزب کمونیست روسیه در رابطه

با مسئله ملی با اعلامیه‌های بورژوا- دمکراتیک مبنی بر برابری ملت‌ها که در دوران امپریالیسم قابل تحقق نیست، توفیر دارد، زیرا ما بدون خطا هوادار نزدیکی و به هم پیوستگی توده پرولتر و زحمتکش تمامی ملت‌های هستیم که در جهت سرنگونی بورژوازی مبارزه انقلابی می‌کنند. سوظن در برابر روس‌های بزرگ که میراثی از دوران امپریالیستی روسیه بزرگ تزاری و بورژوائی است که با شتاب در میان توده زحمتکش ملت‌های که به امپراتوری روسیه تعلق داشتند، از بین می‌رود و هر اندازه اتحاد شوروی شناخته تر می‌گردد، از ابعاد این سوظن نیز - البته نه در میان همه ملت‌ها و همه اقشار توده زحمتکش- کاسته می‌گردد. از این رو با برخورد احتیاط آمیز به حس ملی باید اصل برابری و آزادی واقعی جدائی ملی را با دقت حفظ کرد تا با از میان برداشتن شالوده این سوظن جمهوری شوروی به مثابه اتحادیه پایدار و آزادانه تمامی ملت‌ها تحقق یابد.» [۲۲] لنین همچنین در گزارش شفاهی خود به هشتمین کنگره حزب کمونیست شوروی پس از اشاره به این نکته که در برخی از مناطق جمهوری فدرال شوروی که در حاشیه روسیه قرار داشتند، هنوز نیز مفهوم «روسیه بزرگ» برابر با مفاهیم ستم و سرکوب است، بار دیگر یادآور شد که «با فرمان نمی‌توان سوظن بین ملت‌ها را از میان برداشت. در این رابطه باید بسیار محتاط بود. به ویژه ملتی هم‌چون ملت روسیه بزرگ که نفرت تلخ‌کامانه ملت‌های دیگر نسبت به خود را سبب شده است، باید در این رابطه بسیار محتاط باشد.» لنین در همین گزارش همچنین یادآور شد که برخی از کمیساریا‌های حزب کمونیست می‌کوشند در مناطق ملیت‌های غیر روس زبان روسی را با قهر به زبان تدریس در مدارس تبدیل کنند و در این رابطه نوشت «بنا بر نگرش من یک چنین کمونیستی یک شوونیست روس بزرگ است. بسیاری از ما نیز چنین هستیم و باید با آن مبارزه کرد.» [۲۳]

لنین همچنین در گزارش خود به هشتمین کنگره حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی به توجیه جنگ علیه ملت‌های کوچکی پرداخت که امپریالیسم از آن‌ها به مثابه ابزار برای تأمین اهداف و مقاصد خویش بهره می‌گیرد. «هنگامی که ما علیه ویلسون [۲۴] می‌جنگیم و ویلسون ملت کوچکی را به ابزار خود بدل می‌سازد، در آن صورت خواهیم گفت که علیه چنین ابزاری خواهیم جنگید.» [۲۵] امروز نیز شاهد آنیم که چگونه آمریکا و اسرائیل با دامن زدن به اختلاف‌های قومی- ملی می‌کوشند برخی از اقوام و ملیت‌های ایران را به ابزار مبارزه خود علیه رژیم جمهوری اسلامی تبدیل کنند. هر چند خواست‌های این ملیت‌ها می‌تواند برحق و مشروع باشد، اما هرگاه از موضع لنین به این پدیده

بنگریم، در آن صورت باید با قاطعیت با سازمان‌های مبارزه کرد که به نام این اقوام هم‌دست و پادوی دولت‌های امپریالیستی شده‌اند تا آن دولت‌ها بتوانند به منافع منطقه‌ای خویش دست یابند. به این پدیده در آینده و در رابطه با ایران بیشتر خواهیم پرداخت.

لنین در سال‌های پایانی زندگانی خود و به‌ویژه هنگامی که استالین برخلاف مصوبات کنگره‌های حزب در سال ۱۹۲۱ به گرجستان لشکرکشی و جمهوری دمکراتیک گرجستان را سرنگون کرد و آن سرزمین را دوباره ضمیمه روسیه شوروی ساخت و پس از آن که هم او بدون هر گونه مشورتی با لنین ۱۹۲۲ پروژه جذب جمهوری‌های غیرروس در جمهوری سوسیالیستی روسیه فدرال را پیاده کرد، لنین در ۳۰ دسامبر همان سال با ابراز انزجار نسبت به آن رخدادها به منشی خود چنین دیکته کرد: «به نظر می‌رسد که به کارگران روسیه بدهکار شده‌ام، زیرا با انرژی و شفافیت کافی در بحث مسئله خودگردانی که می‌پندارم به‌طور رسمی مسئله جمهوری سوسیالیستی شوروی نامیده می‌شود، شرکت نکردم. در تابستان که این مسئله مطرح شد، بیمار بودم و در پائیز بسیار امیدوار بودم که بهبود خواهم یافت و برایم ممکن خواهد گشت در پلنوم‌های اکتبر و دسامبر به این مسئله پردازم.» [۲۶] لنین سپس یادآور شد که به‌خاطر ادامه بیماری خویش نتوانست در پلنوم‌های اکتبر و دسامبر شرکت کند. او همچنین در رابطه با اشغال نظامی گرجستان یادآور شد: «آن گونه که رفیق ژیرزینسکی [۲۷] به من اطلاع داد، هرگاه رفیق اُرژُنیکدزه [۲۸] به استفاده از خشونت فیزیکی وسوسه شده باشد، در آن صورت می‌توانیم تصور کنیم که در چه باتلاقی فروغلتیده‌ایم.» [۲۹] او بوروکراسی دولت سوسیالیستی را مقصر این کجروی‌ها دانست، زیرا «گفتند وحدت دستگاه [اداری] ضروری بوده است. این ادعا از کجا آمده است؟ بی‌تردید از همان دستگاه [اداری] روسیه که همان‌گونه که در یادداشت‌های پیشین کتاب خاطرات خود یادآور شدم، آن را از تزارسم تحویل گرفتیم و به آن فقط کمی روغن شورائی مالیدیم.» [۳۰] او سپس یادآور شد که «با توجه به این وضعیت کاملاً طبیعی است که «آزادی جدائی از اتحادیه» که ما با آن خود را توجیه می‌کردیم، به تکه کاغذی بی‌ارزش بدل شده و برای جلوگیری از تهاجم روس‌های اصیل، روس‌های بزرگ شوونیست، آری سرکشان و خشونت‌گرانی که شبیه بوروکراسی روسیه‌اند، به اهالی غیر روس روسیه فاقد هرگونه خاصیتی گشته است. تردیدی نیست که درصد اندک کارگران شورائی و شبه‌شورائی همچون مگسی که در لیوان شیر غرق می‌شود، در دریای شوونیسم روسیه بزرگ در حال غرق شدنند.» [۳۱]

چکیده آن که هر چند بدون مواضع آرمان‌گرایانه لنین درباره حق تعیین سرنوشت ملت‌ها پیروزی نیروهای انقلابی در جنگ داخلی شاید ناممکن بود، اما دیدیم که رهبران بلشویک دیوان‌سالاری «دولت سوسیالیستی» با شتاب به پیروی از سیاست امپراتوری تزاری در رابطه با ملت‌هایی که در مناطق پیرامونی روسیه می‌زیستند، گرویدند و با نیروی نظامی به تدریج دولت‌هایی را که پس از پیروزی انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در سرزمین قفقاز به وجود آمده بودند، یکی پس از دیگری سرکوب و نابود کردند و آن مناطق را دوباره ضمیمه روسیه‌ای ساختند که پس از پیروزی انقلاب اکتبر به «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» بدل گشته بود. در همان سال‌ها ارتش سرخ کوشید فنلاند را دوباره اشغال و ضمیمه دولت شوروی سازد، اما به‌خاطر کمک‌های نظامی که فنلاند از همسایگان خود دریافت کرد، این تلاش‌ها با شکست روبه‌رو شدند. به‌عبارت دیگر، پس از انقلاب اکتبر و پس از مرگ لنین، حق تعیین سرنوشت ملت‌ها در روسیه شوروی به شعاری توخالی بدل گشت. دولت‌هایی که در جمهوری‌های فدرال روسیه شوروی به وجود آمدند، دولت‌هایی وابسته و فاقد استقلال بودند. همچنین در روسیه شوروی زبان رسمی و الفبای همه ملت‌ها زبان و الفبای روسی شد و امروز شاهد آنیم که در جمهوری‌های گرجستان و آذربایجان زبان گرجی و ترکی آذری با الفبای روسی نوشته می‌شوند. همچنین می‌بینیم که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بقایای بوروکراسی آن رژیم «سوسیالیستی» در کشورهای تازه به استقلال رسیده با دامن زدن به ملی‌گرایی افراطی توانست قدرت سیاسی را از آن خود سازد و در برخی از جمهوری‌ها همچون آذربایجان «جمهوری سلطنتی» به وجود آورد.

با این حال همان‌گونه که خواهیم دید، اندیشه‌های لنین هنوز نیز در رابطه با پروژه حق تعیین سرنوشت ملت‌ها از اهمیت زیادی برخوردار است.

ادامه دارد

آوریل ۲۰۱۳

msalehi@t-online.de

www.manouchehr-salehi.de

پا نوشت □ها :

Spartakusbrieft Nr. ۱۴ vom ۳. Feb. ۱۹۱۶ [۱]

[۲] W.I. Lenin: „Werke“, Band ۲۶, Dietz-Verlag ۱۹۷۴, Seite ۱۴۷

- [۳] W.I. Lenin: „Werke“, Band ۲۲, Dietz-Verlag ۱۹۷۲, Seite ۱۴۷
- [۴] Ebenda, Seite ۱۴۸
- [۵] Ebenda, Seite ۱۴۹
- [۶] Ebenda, Seite ۱۳۴
- [۷] Ebenda, Seite ۳۶۳
- [۸] Ebenda, Seite ۳۲۷
- [۹] Ebenda
- [۱۰] Codetermination/Mitbestimmung
- [۱۱] W.I. Lenin: „Werke“, Band ۲۲, Dietz-Verlag ۱۹۷۲, Seite ۳۲۸
- [۱۲] Spießbürger
- [۱۳] W.I. Lenin: „Werke“, Band ۲۲, Dietz-Verlag ۱۹۷۲, Seite ۳۶۷
- [۱۴] Eclecticism/ Eklektizismus
- [۱۵] Ebenda
- [۱۶] Ebenda, Seite ۳۶۸
- [۱۷] W.I. Lenin: „Werke“, Band ۲۶, Dietz-Verlag ۱۹۷۴, Seiten ۲۳۹-۲۴۱
- [۱۸] Ebenda, Seiten ۳۴۶-۳۴۷
- [۱۹] MEW: Band ۳۵, Dietz Verlag Berlin, ۱۹۶۷, Seite ۳۵۷
- [۲۰] Ebenda, Seite ۳۵۸
- [۲۱] W.I. Lenin: „Werke“, Band ۳۱, Dietz-Verlag ۱۹۷۴, Seite ۱۳۲
- [۲۲] W.I. Lenin: „Werke“, Band ۲۹, Dietz-Verlag ۱۹۷۰, Seite ۹۴
- [۲۳] Ebenso, Seite ۱۸۱
- [[۲۴] منظور لنین توماس وودرو ویلسون Thomas Woodrow Wilson است که از ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۱ رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا بود. ویلسون در ۲۸ دسامبر ۱۸۵۶ در ویرجینیا زاده شد و در ۳ فوریه ۱۹۲۴ در واشنگتن درگذشت. او عضو حزب دمکرات بود و به‌خاطر نقشی که در پایان دادن به جنگ جهانی یکم بازی کرد، در سال ۱۹۱۹ جایزه صلح نوبل را دریافت کرد.
- W.I. Lenin: „Werke“, Band ۲۹, Dietz-Verlag ۱۹۷۰, Seite [۲۵] ۱۸۱
- [۲۶] W.I. Lenin: „Werke“, Band ۳۶, Dietz-Verlag ۱۹۷۱, Seite ۵۹۰
- [۲۷] Dzierzynski
- [۲۸] Ordshonikidse

[۲۹] W.I. Lenin: „Werke“, Band ۳۶, Dietz-Verlag ۱۹۷۱, Seite ۵۹۰

[۳۰] Ebenda, Seiten ۴۹۰-۵۹۱

[۳۱] Ebenda, Seite ۵۹۱

اول ماه مه

فراخوان شرکت در تظاهرات اول ماه مه ۲۰۱۳ پاریس

اتحاد جمهوری خواهان ایران - پاریس
جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران - پاریس
سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - پاریس
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) - پاریس
شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران - پاریس
مجامع اسلامی ایرانیان - پاریس

با فرارسیدن اول ماه مه، ما ضمن بزرگداشت این روز و به منظور نمایان کردن شرایط و خواستهای کارگران و زحمتکشان میهنمان با شرکت در تظاهرات تشکل‌های کارگری فرانسه (س. ژ. ت) از هموطنان ایرانی دعوت می‌کنیم با ما همراهی کنند.

اتحاد جمهوری خواهان ایران - پاریس
جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران - پاریس
سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - پاریس
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) - پاریس
شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران - پاریس
مجامع اسلامی ایرانیان - پاریس

محل تجمع:

Place de la Bastille/ bd. Richard Lenoir

ساعت ۲ بعد از ظهر ۱ ماه مه

جهانی که در آن زندگی می کنیم

بمناسبت اول ماه مه روز جهانی کارگر

ناهید جعفرپور

دنیائی که در آن زندگی می کنیم با بی عدالتی مهر خورده است. فقر در حال رشد است و درآمد حاصل از کار در حال سقوط و این همه در حالی است که سودهای شرکت ها هر روز بیشتر و بیشتر می شوند. با وجود اینکه علوم و تکنولوژی همواره در حال توسعه و پیشرفت قرار دارند اما همواره انسانهای بیشتری در جهان از کیفیت های آموزشی محروم می گردند.

جهانی که در آن زندگی می کنیم، جهانی مملو از تضاد هاست. در حالیکه عملکرد و توانائی اقتصاد جهانی سال بسال در حال رشد است، فقر و بیکاری در جوامع همچنان در حال صعود است. در حالیکه کنسرن های بزرگ سود های بیسابقه اندوخته می کنند، درآمدهای واقعی میلیونها کارگر در سرتاسر جهان همواره کم تر و کم تر می گردد. در حالیکه در کشورهای صنعتی غربی میلیون ها تن مواد غذایی نابود می گردند و به کشاورزان پول پرداخت می شود تا برای حفظ ثبات قیمت ها کاشت نکنند، میلیون ها نفر انسان در جهان از گرسنگی در رنج بسر می برند.

وجود این تضاد ها به هیچ وجه اتفاقی و نتیجه تغییری ناگهانی و عجیب و غریب در طبیعت و یا قدرتی از بالا نیست. سیاست و تاریخ محصول کنش انسانی و تضاد ها بیان تعارض منافی است که در جوامع ما در تقابل با هم قرار گرفته اند. بیش از ۱۵۰ سال پیش مارکس و انگلس در "مانیفست حزب کمونیست" اعلام نمودند: "تاریخ تمامی جوامع موجود، تاریخ مبارزات طبقاتی است". تنها زمانی که ما وجود این طبقات و منافع آنان را تشخیص بدهیم، در این صورت است که می توانیم به علل ناسازگاری ها و تضاد های اجتماعی در جوامع خود پی ببریم و استراتژی های موثر بر علیه فقر، استثمار و ظلم و ستم برنامه ریزی کنیم تا بتوانیم جامعه ای آزاد و برابر با یک دمکراسی واقعی را بنا سازیم.

بنابراین جهانی که در آن زندگی می‌کنیم جهان تحت سلطه سرمایه داریست. انقلاب صنعتی قرن ۱۹

همان اندازه که توسعه تولید سرمایه داری را رشد داد، به گسترش و شکستن مرزها هم توسط آن کمک نمود. سرمایه داری نظام اقتصادی فئودالی و به همراه آن مناسبات موجود اجتماعیش را لغو نموده و قدم بقدیم جوامع دهقانی را به جوامع مدرن صنعتی تبدیل نمود. استثمار و ظلم و ستم آشکاری را که از سوی سرواژه‌ها به دهقانان وارد می‌شد، با یک فرایند ظریف ترو در پوشش قرار گرفته ای از استثمار بنام " کارمزدی" جایگزین نمود.

مزدبگیران از آنجا که از دارائی‌های اجتماعی محرومند، مجبورند برای امرار معاش نیروی کار خویش را در اختیار صاحبان سرمایه قرار دهند و صاحبان سرمایه هم در برابر این نیروی کار مزدی را پرداخت می‌نمایند که بسیار پائین تر از ارزش کالاهای تولید شده در روند تولید می‌باشد. در نتیجه این فرایند تولید " ارزش اضافی" اندوخته می‌شود که برآمده از تفاوت میان ارزش کالاهای تولید شده و هزینه‌های تولید و نیروی کار ارزان است. هر چه دستمزد ها پائین تر نگاه داشته شوند، این ارزش اضافی که برای صاحبان شرکت ها باقی خواهد ماند، بالاتر خواهد بود.

سرمایه داری تحت پوشش " آزادی قرارداد" فرایند استثماری را به پیش می‌برد که کاهش درآمد و کاهش کیفیت زندگی مزدبگیران را بنفع شرایط رفاه و کسب ثروت بیشتر برای صاحبان ثروت و سرمایه، موجب می‌گردد. بنابراین شیوه تولید سرمایه داری باعث پیدایش دو طبقه مشخص اجتماعی شده است که منافعشان در اساس با یکدیگر در تضاد قرار دارد. در این سیستم سرمایه داران برای حفظ و افزایش سودآوری هر چه بیشتر خود به استثمار نیروی کار کارگران می‌پردازند و کارگران هم بر علیه استثمار خود و برای دسترسی به حاصل کارشان در فرایند تولید مبارزه می‌نمایند.

این تضاد اساسی و جنگ مطالباتی میان دو طبقه اجتماعی را ما جنگ طبقاتی می‌نامیم. طبقات اجتماعی در این مبارزه تلاش می‌کنند منافع خویش را به کرسی بنشانند و انجام این کار را به ناچار باید با هزینه طبقه دیگر بپردازند. بالا رفتن درآمد و کیفیت زندگی، بهبود خدمات اجتماعی و... کاهش سود برای سرمایه داران را به همراه خواهد داشت و بالعکس. بنابراین تغییرات در شرایط زندگی و درآمد همیشه با تعارض همراه بوده است. به این معنا در این سیستم مبارزه طبقاتی همواره در حال جریان بوده و هست.

بنابراین کسانی که از این حرکت می‌کنند که در " سرمایه داری مدرن " مبارزه طبقاتی دیگر وجود ندارد، چشمان خود را در برابر واقعیت‌ها می‌بندند. بدیهی است که زندگی شاغلین و مزد بگیران در جهان صنعتی در ۲۰۰ سال گذشته از توسعه سرمایه داری بطور چشم‌گیری بهبود یافته است. کاهش شدید زمان کار، دستمزد بالا تر، ایجاد مدارس دولتی و آموزش عالی، بیمه خدمات درمانی، بیمه بازنشستگی، مزایای بیکاری و غیره وضعیت مزد بگیران و شرایط مادی آنها را بطوری تعیین کننده بهبود بخشیده است. اما واقعیت هم این است که جنبش‌های سازمان یافته کارگری تمامی این دستاوردها را در مبارزه‌ای قدم به قدم و طولانی مدت و پر از افت و خیز و فراز و نشیب بدست آورده اند. این دستاوردها در نتیجه مبارزه طبقاتی بدست آمده و می‌توانند در همین مبارزه طبقاتی از سوی سیستم سرمایه داری مجدداً باز پس ستانده شوند. کما که امروزه بخوبی شاهد آن هستیم. سیاست نئولیبرالی و تخریب خدمات آموزشی و اجتماعی، بیکاری گسترده و افزایش فشار بر بازار کار و... بیانگر یک مبارزه طبقاتی " از بالا " است که توسط آن موفقیت‌های طبقه کارگر در دهه‌های گذشته مجدداً باز پس ستانده می‌شوند.

اما از سوی دیگر هم تعلق داشتن به یک طبقه هم به طور اتوماتیک به این منجر نمی‌شود که همیشه منافع خود برسمیت شناخته شود. برای مثال بسیاری از مزد بگیران در بخش خصوصی در مقابل خواسته‌های مزد بگیران بخش دولتی و یا فشارهای شدید به بیکاران در یک حالت بی تفاوتی قرار می‌گیرند و یا تسلیم تبلیغات نئولیبرالی می‌شوند که گویا اقتصاد خصوصی ناجی نجات آنهاست.

به واقع هم هر قدمی برای از بین بردن قدرت گروه‌های "ممتاز" با کاهش دستمزدها بطور کلی و کاهش استانداردهای کاری همراه بوده است. زیرا در شرکت‌های بزرگ دولتی که اتحادیه‌های کارگری سازمان یافته داشته‌اند، امنیت‌های شغلی و شرایط کاری بهتر برای مزد بگیران بیشتر از بخش‌هایی بوده است که از سازماندهی خوب اتحادیه‌ای برخوردار نبوده‌اند. از این روی این مسئله باعث می‌شود تا فشار به بخش خصوصی برای ارائه بهتر خدمات به کارکنان افزایش یابد.

یک چنین عملکرد مشابهی را خدمات اجتماعی مدنی و به ویژه امنیت‌های زمان بیکاری داراست؛ این قوانین به بیکاران حداقل راه‌گزینی را می‌دهد تا بدان وسیله بیکاران، شغلی را که مناسب خود می‌دانند جستجو کنند. مقرری زمان بیکاری بسیار اندک و مقررات سختگیرانه،

بیکاران را در مقابل بازار کار در منگنه قرار داده و آنها اجباراً از توقعات خود کاسته و تن به هر کاری می دهند. تنها با حذف اشتغال کامل و افزایش فشار بر بیکاران و دیگر پیامدهای آن، استثمار در مناسبات شغلی غیر معمول در مقیاس کنونی ممکن می گردد.

بنابراین مهم است که نه تنها کسانی که به یک طبقه تعلق دارند بلکه تمامی مزدبگیران طبقه کارگر به همراه تمامی کسانی که وابسته به مزد شغل خود هستند مانند معلمان، کارمندان اداره دارائی، کارمندان راه آهن و..... همه و همه به این خودآگاهی برسند که باید برای رسیدن به منافع خود متحداً مبارزه نمایند.

از این روی یکی از وظایف مهم جنبش سوسیالیستی این است که به بالا رفتن خودآگاهی و موقعیت اجتماعی زحمتکشان و مزد بگیران در جامعه یاری رساند و مجموعه ای از تناقضات اساسی جامعه را به آنها تاکید کند تا بدینوسیله بستری مناسب برای مبارزات موفقیت آمیز تمامی مزدبگیران و تمامی جنبش های اجتماعی برای ایجاد جامعه ای آزاد، برابر، با عدالت اجتماعی و دمکراسی به وجود آید.

اما اقتصاد سرمایه داری نه تنها توزیع ناعادلانه و نابرابر درآمد و ثروت را فراهم می سازد بلکه همواره خود مولد رکود اقتصادی و بحران است. رشد کم و کاهش عملکرد اقتصادی و نرخ بالای بیکاری محصول مستقیم اقتصاد سرمایه داریست.

در سیستم سرمایه داری تنها تولید کالا برای برآوردن نیازهای انسانها در مرکز قرار ندارد بلکه تولید سود و سرمایه مهمترین خواست است. اگر برای مثال با کاهش دستمزدها قدرت و توانائی مصرف مزدبگیران پائین آید و شرکت ها دیگر کالاهای خویش را نتوانند بفروش برسانند، حتی اگر برای این کالاها هنوز تقاضا وجود داشته باشد، تولید کالاها را محدود و یا متوقف می سازد. سرمایه داران در حال حاضر سعی می کنند عدم سود دهی لازم را با بستن کارخانه جات، ادغام شرکت ها، کاهش دستمزدها، افزایش بهره برداری از کارکنان، کاهش مالیات ها، دور زدن مقررات زیست محیطی و غیره جبران نمایند و در نتیجه شرایط را برای بحران بعدی مهیا می سازند. چرخه ای که مرتباً تکرار می شود. تلاش برای اینکه بتوانند بطور موقت برای جبران این گرایش، توزیع مجدد دولت " از بالا به پائین" را انجام دهند کاملاً امکان پذیر است. اما آنها همواره در معرض حملات مقاوم سرمایه داران قرار دارند و برای دفاع از خود نیاز دائمی به بسیج سیاسی و تجهیز و رادیکالیزه شدن مردم خواهند داشت. سیستم اقتصاد سرمایه داری دارای تمایل ذاتی است بحران هائی را که

توانائی اقتصاد را محدود می سازند، تحریک نماید. تنها با گذراندن این سیستم از سر می توان بر مشکلات بحران و استثمار طبقه کارگر برای همیشه پایانی داد.

“جهانی سازی نئولیبرالی” یکی از مهمترین شعار های زمان کنونی است. در جهانی سازی نه تنها درهای بازار های داخلی و منطقه ای بروی بازار جهانی باز می گردد بلکه در نزد بسیاری از سیاستمداران بعنوان “علت انتزاعی مشکلات اقتصادی و اجتماعی” نشان داده می شود. بسته شدن کارخانه جات، انهدام خدمات اجتماعی یا تسهیل مقررات کار، خصوصی سازی کارخانه جات و نهاد های دولتی همه و همه بعنوان ضرورت رقابت بین المللی به منظور رسیدن به “رقابت” اقتصاد ملی در بازار جهانی به افکار عمومی جهان فروخته می شود.

آنچیزی که بما بعنوان “ قدرت و نیروی طبیعت” نشان داده می شود، که ما را مجبور می سازد استاندارد زندگی مان را پائین بیاوریم، در آمد های پائین، شرایط بد کار و خصوصی سازی خدمات اجتماعی را بپذیریم، طبیعتا چیزی نیست جز محصول اعمال انسانی تحت تاثیر قوانین سرمایه.

الزامات بین المللی سرمایه داری به طور جدائی ناپذیری با تغییرات ذکر شده و خصوصی سازی در رابطه قرار دارد. تلاش هائی که تنها هدفش بالا بردن مجدد امکان سودآوری و تضمین انباشت سرمایه بسود کنسرن های چند ملیتی و سرعت این انباشت است. از طریق خصوصی سازی خدمات عمومی در سرتاسر جهان، قطع یا کاهش مدد های اجتماعی، سیاست های مالیاتی دولتی به نفع سرمایه و همچنین از طریق حذف مقررات دولتی برای تجارت.

مفهوم واقعی “ نئولیبرالیسم” چیز دیگری جز نقل و انتقالی شخصیتی مهار نشده از ماهیت تهاجمی و ظالمانه سرمایه داری در مرحله امپریالیستی اش نیست.

جهانی سازی نئولیبرالی که امروز مردم جهان خود را در مقابل آن می بینند و از خود در برابر آن دفاع می کنند، چیز دیگری نیست جز مبارزه طبقاتی پیشرفته بین المللی از بالا توسط سرمایه های بزرگ چند ملیتی.

با انحلال پیمان ورشو و اتحاد جماهیر شوروی یکی از دلایل اصلی و مهم کشورهای سرمایه داری غربی برای مصارف نظامی بالا رفع گردید. با این حال در سال های اخیر مجددا این روند از سر گرفته شد.

اروپا و آمریکا اینبار با توجیه مبارزه با تروریسم به خرید و توسعه بمب افکن های جدید نظامی و جت های جنگنده، تانک ها، موشک ها، بمب های هسته ای، تسلیحات بیولوژیکی و شیمیائی و غیره پرداختند.

واضح است که یک بمب کوچک هسته ای آمریکا و یا بمب افکن های دوربرد اروپائی نمی توانند جلوی حملات تروریستی را بگیرند. مسابقه تسلیحاتی جدید به هیچ وجه برنامه ای برای ایجاد امنیت جهانی نبوده بلکه بیانگر این تلاش برای حل مشکلات اقتصادی و رقابت های نظامی است. در کنار قراردادهای سود آور برای "مجموعه صنایع نظامی" موضوع بر سر زیر کنترل درآوردن مناطق مهم به لحاظ سیاسی، استراتژی و اقتصادی جهان است. این که کشورهای اروپائی مواد خام و حوزه تسلط و نفوذ خود و همچنین کنسرن های تسلیحاتی اروپائی سودهای کلان خویش را امنیت بخشند.

زنان در جوامع ما استثماری مضاعف را تحمل می کنند. علاوه بر استثمار و بهره کشی از زنان شاغل بعنوان کارگران بسیار ارزان در فرایند تولید سرمایه داری، همچنین زنان وظیفه کار مجانی خانه داری و مراقبت از سالمندان و کودکان را بعهده دارند. در مورد زنان مهاجر این شرایط بسیار سخت تر است. تمامی فعالیت های تعمیر و نگهداری از جامعه به عهده زنان است. زنان محروم نه تنها درون طبقه خود بلکه بیرون از طبقه هم تحت ستم و خشونت جسمی، روانی و جنسی قرار می گیرند. مبارزه جنبش سوسیالیستی برای یک جامعه عادلانه همچنین باید مبارزه برای برابر حقوقی و برابری جنسیتی زنان و مردان و از بین بردن تمامی این سوء استفاده ها از زنان باشد.

دنیائی که در آن زندگی می کنیم با بی عدالتی مهر خورده است. فقر در حال رشد است و درآمد حاصل از کار در حال سقوط و این همه در حالی است که سودهای شرکت ها هر روز بیشتر و بیشتر می شوند. با وجود اینکه علوم و تکنولوژی همواره در حال توسعه و پیشرفت قرار دارند اما همواره انسانهای بیشتری در جهان از کیفیت های آموزشی محروم می گردند. با وجود ادعای دمکراتیک بودن انتخابات ها اما سیاستمداران منافع و نگرانی های رای دهندگان خویش را نادیده گرفته و به فراموشی می سپارند. دولت های تمامی جهان با وجود ادعای نگرانی از حقوقی که در قوانین اساسی شان قید شده است، برای کنترل و نظارت بر اعمال زندگی روزمره شهروندانشان به ایجاد دستگاه های امنیتی و ساخت و خرید تجهیزات مناسب برای این کار

اقدام می‌ورزند. بر خلاف تمامی ادعا های " قبول داشتن برابری تمامی انسانها با هم" اما بخصوص زنان همواره تحت ظلم و ستم قرار می‌گیرند. مهاجرین به حاشیه جوامع رانده می‌شوند و نابرابری گسترده و عظیم اقتصادی و اجتماعی چون ابری سیاه آسمان زندگی انسانهای این کره خاکی را فرامی‌گیرد.

جهانی دیگر ممکن، ضروری و لازم است